



افتخار می دهی پرنسس من بشوی؟

مریم رحمانی

احساسی است، تاکنون عاشق نشده و می خواهد عاشقی کند. عشق برایش چیز خیلی مهمی است. می پرسم تعهد در کجای رابطه است. می گوید قلب و وجود، وجود آدم ها بزرگترین سرمایه است و چه بسا این همه کاغذ و دفتر نتوانسته بازدارنده باشد و تعهد بیاورد.

دوباره در مورد تعهد می پرسم، یا پرسشی دیگر جواب می دهد. دوباره از قصدش می پرسم. می گوید دنبال دوستی و عشقی اروپایی است. می گویم منظورش را از دوستی اروپایی نمی فهمم، برایم گنگ است. می گوید دوستی ایرانی سطحی است، آدم ها در آن به دنبال منافع هستند، اما در دوستی اروپایی آدم ها به هم عشق می دهند و عشق می گیرند. می پرسم چرا دنبال دوستی در شهر خودش نمی گردد. می گوید در شهرستان مردم سطح فکرشان شبیه او نیست، در سطح او نیستند. او شبیه تهرانی هاست با طرز فکری اروپایی!

پاسخ هایش پر از سفسطه است. با صدایی که بسیار تلاش می کند بدون لهجه باشد و، با تأکید بر ورزشکار بودن، تلاش می کند تصویری از

از سایتی که مخصوص سفر است و افراد در آن به دنبال میزبان می گردند ایمیلی دریافت می کنم که محتوای آن، ضمن ابراز علاقه و تعریف و تمجید از من و ظاهرم، درخواست دوستی است. نویسنده نامه مردی است مازندرانی که آی دی تلگرامش را هم گذاشته تا بیشتر حرف بزنیم. درجا جواب می دهم این سایت برای سفر است و من متوجه نمی شوم در مورد چه چیزی می خواهید صحبت کنید. توضیح می دهد قصد دوستی دارد، از همسرش جدا شده است و دو فرزند دارد. می خواهم کمی برایم از خودش بگویند. با اصرار که فیلترشکن قطع و وصل می شود و تلگرام بهتر است مرا دعوت به حرف زدن از طریق تلگرام می کند. شاخک هایم تیز شده است، برای همین در برابر اصرارش برای صحبت تلگرامی کوتاه می آیم. شروع می کند به گفتن در مورد خودش، فیزیک بدنش، علایقش، نگاه فلسفی اش به زندگی که زیستن در زمان حال است! (بر اساس تجربه زنانه، این مشخصه مردان بی تعهد است.) از کسانی می گوید که آثارشان را خوانده است: اکهارت تله، آشو و دکارت. (نفهمیدم دکارت بیچاره آن وسط چه می کند.) می خواهد از من هم بداند. کلی گویی می کنم، شاک می شود. در تمام طول گفت و گو مدام ابراز محبت می کند، تا جایی که از او می پرسم چگونه مردی ۵۰ ساله با دیدن چند عکس این اندازه تحت تأثیر قرار گرفته و ابراز احساسات می کند؟ راستش را بگویم در تمام طول عمرم این میزان از ابراز احساسات را از جانب هیچ کس تجربه نکرده ام. در جواب می گوید عاشقم شده است. و من حیران می شوم که با چند دقیقه صحبت کردن، آن هم در باره کلیات و شنیدن صدای من، که تأکید می کرد بسیار آرامش بخش است، چگونه این همه شیدا شده! می گوید سن و سالمان به هم نزدیک است، و انرژی مرا دریافت کرده و می خواهد دوست او باشم. اضافه می کند، با وجود اینکه بسیار

اصرار دارم با همسرش صحبت کنم. او دوباره از شکسته شدن حرمت‌ها می‌گوید! می‌پرسم: «حرمت‌ها با خیانت شما شکسته نمی‌شود؟» اصرار دارد که به همسرش بی‌علاقه است و حق دارد زندگی کند.

رفاه و متفاوت بودن خود را با اهالی شهرش به نمایش بگذارد. مثلاً می‌گوید فردا می‌خواهد برود پاراگلایدرسواری. می‌نویسم من قصد ازدواج دارم. حوصله دوستی هم ندارم. می‌نویسد نه! ازدواج اجبار است و دوستی اشتیاق. می‌نویسم چون او تجربه خوبی نداشته دلیل نمی‌شود که ازدواج کلاً بد باشد. مهم در نظر گرفتن اصولی برای مشارکت و برابری در آن است. می‌گوید نه! اگر خوب بود در اروپا ازدواج سفید نداشتیم. می‌گویم در سفرهایی که رفته‌ام بارها شاهد عروسی اروپایی‌ها بوده‌ام و هنوز خانواده کارکرد خودش را دارد. می‌گوید به عقیده من احترام می‌گذارد. به بهانه خستگی خداحافظی می‌کنم.

صبح، تلگرامم را که چک می‌کنم، می‌بینم صبح به‌خیر غرابی نوشته و تعداد زیادی عکس از خودش در موقعیت‌ها و لباس‌های مختلف هم گذاشته است. در آخر هم پرسیده کدام سبک از لباس پوشیدنش را دوست دارم. تأکید کرده که باید نظر بدهم. کوتاه چیزی می‌نویسم. در مورد وضعیت فرزندانش می‌پرسم. می‌گوید با خودش زندگی می‌کنند. دوباره در باره ازدواجش می‌پرسم. می‌گوید به‌زور ازدواج کرده، در ۲۲ سالگی و تا روز عقد زنش را ندیده است. قصد داشته از ایران برود که برایش زن می‌گیرند! با کتک سر سفره عقد نشسته و بچه‌دار شدنش هم به زور پدر و مادرش بوده است. از همسرش می‌پرسم. می‌گوید طلاقشان عاطفی است! می‌پرسم: «یعنی با همسران زندگی می‌کنید؟» جوابم را نمی‌دهد و به جایش کلی قربان صدقه است که نارم می‌شود. بعد، شروع می‌کند به داستان‌سرایی‌هایی در مورد همسرش، اینکه هرگز به او توهین نکرده و به خواست او برای ماندن در کنار فرزندانش احترام گذاشته است. می‌پرسم: «چرا جدا نمی‌شوید تا خانم هم بتواند مثل شما آزاد باشد. قطعاً همه لذت‌هایی که از شما دریغ شده در مورد او هم مصداق دارد. می‌گوید به پسرانم گفته می‌خواهد تنها باشد. ما این تصمیم را مشارکتی و با مشورت فرزندانمان گرفته‌ایم. مرا آزاد گذاشته است.»

اصرار می‌کنم با همسرش حرف بزنم، تا ببینم واقعاً تصمیم به عزلت‌نشینی دارد و او را آزاد گذاشته است. فکر می‌کنم یک زن شهرستانی اگر بخواهد طلاق بگیرد و بی‌زندگی‌اش برود، با داشتن دو پسر ۱۹ و ۲۳ ساله، چقدر حرف و حدیث نثارش می‌شود. در حالی که مردش شهر بزرگ‌تری را انتخاب می‌کند تا کامیاب شود، عاشقی کند، ننگ جدایی را نپذیرد و مرد خانواده باقی بماند. در برابر اصرار من برای حرف زدن با زنش می‌گوید: «نه! حرمت‌ها شکسته می‌شود. بگذار تهران بیایم تا با هم از نزدیک حرف بزنیم، برایت گل می‌آورم. بعد با پسرهایم هم حرف بزن. اصلاً پسر من این نرم‌افزار را نصب کرده. آنها می‌گویند برو زندگی کن. دیشب صدایشان را نشنیدی که مرا دست می‌انداختند؟» و من همچنان اصرار دارم که با

همسرش صحبت کنم. او هم دوباره از شکسته شدن حرمت‌ها می‌گوید! می‌گویم: «حرمت‌ها با خیانت شما شکسته نمی‌شود؟» اصرار دارد که به همسرش بی‌علاقه است و حق دارد زندگی کند. می‌نویسم: «بله حق دارید اما همسر شما هم حق دارد. به هر حال من وارد رابطه با کسی نمی‌شوم که همسر دارد. برای خودم خط قرمزهایی دارم.» در جواب می‌گوید خط قرمزی ندارد. احساس می‌کنم دارم به زبان مریخی حرف می‌زنم. از بلایی که سر زنش می‌آورد هیچ درکی ندارد. چقدر سؤال در ذهنم شکل گرفته است: واقعاً پسرها هم دستش شده‌اند یا دروغ می‌گوید؟ سر آن زن در همه این سال‌ها چه آمده است؟ زن در تمام این سال‌ها چه احساسی به مردی داشته که به قول خودش خانه نمی‌رفته و در اوج هوس او را که می‌دیده بی‌احساس می‌شده است. این زن چقدر تحقیر شده؟ چقدر خیانت دیده و لب بسته است؟ الان هم که باید بنشینند تا شوهرش به زن دیگری بگوید افتخار بده و تا آخر عمر پرنسس من باش. بعد هم به آن زن دیگر پیشنهاد سفرهای خارجی بدهد و از لذتی بگوید که در کنار هم احساس خواهند کرد. شک ندارم که در سفرهای قبلی هم پرنسس دیگری بوده است. و این همه در حالی بوده که همسرش در خانه تنها مانده، حرص خورده و ذره‌ذره آب شده است.

بلاکش می‌کنم. بعد، دوباره از همان سایت سفر پیغام می‌گذارد که برای زن ارزش قائل است و برای همین هم همسرش را طلاق نداده. باز تأکید می‌کند که از طرز رفتار و تیپ من خوشش آمده و ممکن است در دیدار حضوری دلباخته‌ی من بشود و «فرهاد»ی باشد برای من! پاسخم مثل بار قبل است اما با عصبانیت بیشتر. بعد هم می‌گویم لطف کند زنان را مضحکه خودش نکند.

ماجرا تمام می‌شود اما هنوز ذهنم درگیر همسر آن مرد و زنان دیگری مانند اوست. فکر می‌کنم طلاق عاطفی حتی ویرانگرتر از طلاق واقعی است. در این شرایط زن و مرد مدام یکدیگر را می‌بینند و مدام دلخوری‌هایی که از هم دارند تداوم می‌شود. حتی اگر کاری با هم نداشته باشند این مدل در ذات خود آسیب‌زننده است.

از سوی دیگر، به نظر می‌رسد این روزها، سایت‌ها و اپلیکیشن‌ها به مردان بی‌تعهد یاری می‌رسانند تا برای خودشان نه دوست، که پارتنرهای نیابند و تنوع‌طلبی‌هایشان را ارضا کنند. درست است که زنان هم ممکن است از این تکنولوژی استفاده کنند اما وضعیت قوانین و عرف در کشور ما به گونه‌ای است که مردان در هر سن و سالی می‌توانند عاشقی کنند بدون آنکه تعهدی در قبال زنان (همسر خود یا زنی که با او وارد رابطه می‌شوند) احساس کنند. //